

نقش الگوسازی در رشد و سقوط انسان

دکتر سید مهدی صانعی

دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

«هماندگرایی» واژه‌ای است که در مکتب روانکاوی «فروید» به کار رفته است.

او روان را به سه سیستم تقسیم کرده است:

الف - «اید» (نهاد)

ب - «سوپرایگو» (ابرمن)

ج - «ایگو» (من یا خود)

«ایگو» وظیفه ایجاد تعادل بین دنیای واقعی «اید» و «سوپرایگو» را برعهده دارد. به نظر وی به وسیله «هماندگرایی» شخص خود را به طور ناخودآگاه با اشخاص و افرادی که در نظرش ایده‌آل و برجسته‌اند، تطبیق می‌دهد.

واژه «ناخودآگاه» در مکتب فروید با آنچه در مکاتب دیگر به کار می‌رود بسیار متفاوت است. منظور او از «ناخودآگاه» این است که «ایگو» می‌خواهد ناآگاهانه برای رهایی از کشمکشهای درونی، در ذهن هماهنگی ایجاد کند.

اما در بعضی از مکاتب و همچنین در برخی از روایات کلمه «ناخودآگاه» در موردی به کار می‌رود که تمایلات فطری در نهاد انسان وجود دارد که سبب می‌شود در موارد خاصی آدمی را برای تحقق هدفی به فعالیت وادارد. مثلاً کودکان به طور ناخودآگاه از بزرگترها تقلید می‌کنند و از ایشان در باره مجهولات سؤال می‌کنند. معلمان برای شاگردان الگو هستند.

پیغمبر اسلام برای جوامع بشری الگوی و مقتد است. برای نمونه شمه‌ای از اخلاق و رفتار رسول اکرم (ص) نقل شده است.

در روان‌شناسی و روان‌کاوی اصلی به نام «الگوسازی» و نیز اصلی به نام «هماندگرایی» مطرح است. «هماندگرایی» از واژه‌ها و اصطلاحاتی است که در مکتب روان‌کاوی فروید به کار رفته است. برای توضیح این اصطلاح باید بگوییم: فروید در ابتدا روان را به خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌کند. به نظر وی ناخودآگاه از نماینده‌های نیروهای غریزی - که همیشه در تفلای ظهور در خودآگاه هستند - و نیز نماینده‌های - خودآگاه - که بعلت تعارض با نگرش کلی شخص، به‌طور ناخودآگاه رانده یا واپس‌زده شده - ترکیب یافته است. فروید روان را به سه سیستم تقسیم می‌کند:

۱- اید (نهاد) ID

«اید» منبع اساسی انرژی روانی است که قید و بندی نمی‌شناسد، چون از تمام نیازهای غریزی که در تلاش برآورده شدن هستند ترکیب یافته است؛ یعنی از گزینه‌های پرخاشگری و جنسی مرکب است.

۲- سوپر ایگو SUPER EGO (ابرمن) یا فراخود

این اصطلاح تقریباً معادل وجدان است که در مرحله اول ظهور آثار جنسی، طفل با والدین خود، همانندسازی کرده و معیارهای درست و نادرستی را جزئی از وجود خود می‌گرداند. این تصویری که طفل از والدین خود درون‌فکنی کرده است، از «اید» انرژی کسب نموده و «سوپرایگو» را به وجود می‌آورد که نسبتاً ناخودآگاه است. چون تصوّر والدین در ذهن کودک ۴ یا ۵ ساله، دمدمی، غیرمنطقی و حتی مخرب است. سوپرایگو نیز ممکن است همین صفات را نشان دهد، اما به تدریج بر اثر عوامل محیطی و تربیتی، انگیزه‌های «نهاد»، تحت ضبط قرار می‌گیرد.

۳- ایگو EGO (من یا خود)

ایگو، وظیفه ایجاد تعادل بین دنیای واقعی، اید (خود) و سوپرایگو (ابرمن) را به عهده دارد. این جزء، خود فاقد انرژی است و باید نیروی خود را از دو سیستم دیگر تأمین نماید و جنبه خودآگاهی دارد.

فروید می‌گوید: «ایگو» و «سوپرایگو» انرژی اصلی خود را از اید (نهاد) می‌گیرند؛ یعنی مستقلاً دارای انرژی اولیه نیستند، بلکه قسمتی از اید بر اثر اجتماعی شدن انسان و پیدایش شخصیت به «ایگو» و «سوپرایگو» تقسیم می‌شود و نحوه رفتار افراد به میزان انرژی موجود در نهاد بستگی دارد.

به نظر فروید به وسیله «همانندگرایی» شخص خود را به طور ناخودآگاه با اشخاص و افرادی که در نظرش ایده‌آل و برجسته‌اند، تطبیق می‌دهد. ایگو (خود، یا من) سبب می‌شود که اعمال و رفتار را بر وفق آنچه موجب آسایش و رفاهش می‌گردد، همانند سازد تا بدین طریق، از هرگونه اضطراب و ناراحتی یابد.

بنا به اعتقاد فروید ما حتی المقدور می‌خواهیم ویژگیها و اوصافی را که در اجتماع مورد توجه است، در خود ایجاد کنیم و بدین طریق ذهن خود را راضی نگه داریم.^۱

واژه «ناخودآگاه» در مکتب فروید، با آنچه در مکاتب دیگر به کار می‌رود، بسیار متفاوت است. از شرح فوق چنین برمی‌آید که منظور فروید از اصطلاح «ناخودآگاه» این است که «ایگو» (من) می‌خواهد ناآگاهانه برای رهایی از کشمکشهای درونی که از تزاخم و تضاد «اید» (نهاد) و «سوپرایگو» (من برتر) پدید آمده، توازن و هماهنگی ایجاد نماید. به تعبیر دیگر به این وسیله بین آنچه در اجتماع معمول و مورد توجه است و آنچه خواسته نهاد است، توافق و آرامش برقرار می‌شود.

۱- از اول بحث تا این‌جا از کتب زیر استفاده شده است:

الف - فرانک فیش: روان پزشکی، ترجمه دکتر نصره‌الله پورافکاری، تبریز، انتشارات تابش، ۱۳۶۸، صص ۴۰-۵۶.

ب - دکتر شکرالله طریقتی: مقدمه‌ای بر روان‌شناسی و روان‌پزشکی کیفری تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا، صص ۵۰-۵۱.

ج - دکتر سیروس عظیمی: مباحث اساسی در روان‌شناسی و رفتارشناسی، تهران، انتشارات مروی، ص ۱۲۴.

اما در برخی از مکاتب و همچنین در برخی از روایات واژه «ناخودآگاه» مفهوم دیگری دارد و گاهی در موردی به کار می‌رود^۱ که تمایلاتی ذاتی و فطری در نهاد انسان وجود دارد که آن تمایلات، در مواردی که مقتضیات بروز و نمود، فراهم شود، برای تحقق اهداف مشخص، به فعالیت می‌پردازند تا نتایج مطلوبی که ثمره آن تمایلات است حاصل گردد.

هنگامی که احساس می‌کنیم در باره موضوعی واکنش نشان می‌دهیم، باید بدانیم با یکی از ویژگیهای مستقل درونی سروکار داریم. مثلاً هرگاه شخصی از کار ناپسندی که انجام داده ناراحت، مضطرب و پریشان حال شود؛ می‌توانیم بگوییم که وی ناخودآگاه طبق سرشت و فطرت خود، دارای یک خصیصه حساس ذهنی است که او را تحت تأثیر قرار داده است.

«حس دینی یکی از عناصر اولیه ثابت طبیعی روح انسانی است که اصلی‌ترین و ماهوی‌ترین قسمت آن به هیچ یک از رویدادهای دیگر قابل تبدیل نیست. بلکه نحوه ادراک فطری و راء عقلی است که یکی از چشمه‌های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می‌کند و نسبت به مفهوم زیبایی (مربوط به هنر) و نیکی (مربوط به اخلاق) و راستی (مربوط به علم) مفهوم دینی یا به طور صحیح‌تر مفهوم مقدس مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است»^۲.

در برخی از موارد، بر اطلاعات و معلومات و تمایلات و رویدادهای فراوانی که در دوران زندگی در اعماق روح ما جایگزین شده و ما از آنها بی‌خبریم و در موارد خاص خودنمایی می‌کنند، شعور مغفول یا ناخودآگاه اطلاق می‌شود^۳.

۱- برای مزید اطلاع به «روان‌شناسی برای همه» اثر JOHN WAPP ترجمه مشفق همدانی انتشارات کاویان تهران ۱۳۳۲ رجوع شود.

۲- مجله فرانسوی Realite (Fewina illuotratin) ترجمه و اقتباس مهندس بیانی، نشریه مکتب تشیع، اردیبهشت ۱۳۳۸، ص ۳۸۹.

۳- روان‌شناسی برای همه، ص ۶۱، فلسفه اخلاق، شهید مطهری، انتشارات صدرا، ص ۱۱۸. فرموده حضرت علی (ع) «ما اضر احدٌ شیئاً الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه» نیز بر این مضمون دلالت دارد؛ رک: نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت شماره ۲۵.

بدون شک دستگاه آفرینش ویژگیهایی را در نهاد انسان قرار داده تا بدان وسیله بتواند راه کمال خود را ببیماید و به رشد واقعی خود برسد مثلاً کودک چون خلأ ذهنی دارد، به طور ناخودآگاه می‌خواهد، این خلأ را پر کند؛ لذا از بزرگترها تقلید می‌کند و از آنچه در محیط زندگی اش رخ می‌دهد، متأثر می‌گردد. در این مورد صحیح است که گفته شود به طریق ناخودآگاه برای تکامل و برای برطرف نمودن نقیصه و خلأ ذهنی خود تقلید و از آنچه در محیط زندگی اش روی می‌دهد پرسش می‌کند و این از رموز آفرینش است که بدین وسیله کودک بر معلومات خود می‌افزاید و راه کمال را در پیش می‌گیرد.

توضیح آن که کودکان همواره از کسانی که مزایای برتری دارند و مورد توجهشان هستند و به آنان علاقه‌مندند، تقلید می‌کنند و در نحوه اعمال و رفتار، آنان را الگو و اسوه خویش قرار می‌دهند و دوست می‌دارند خصوصیات زندگی ایشان را مدنظر داشته باشند و از آن پیروی نمایند. و این وسیله اعجاب‌انگیز و ظریفی است که برای پیشرفت و تکامل آنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این روش تا وقتی که افراد به سنی رسیده‌اند که خوب و بد، مقبول و نامقبول، سره و ناسره را تشخیص دهند ادامه دارد. اما هنگامی که قوای فکری و روانی‌شان به مرحله‌ای از رشد برسد که بتواند آگاهانه در مسیر تکامل گام بردارند با توجه به زمینه‌ای که از پیش برای خود فراهم آورده‌اند، اشخاصی را که به نظرشان برجسته می‌نمایند و رفتار و کردار و افکارشان را پسندیده‌اند، الگو و اسوه خویش قرار می‌دهند، و این کار از راههای یادگیری و تکامل به‌شمار می‌رود.

الگوسازی و نقش آن در یادگیری

بسیار واضح است که هرکسی خودش را دوست دارد و چون چنین است هر چیزی را که در محیط زندگی اش وجود دارد و به نظر خودش آن را سودمند و دوست‌داشتنی تشخیص می‌دهد، نیز دوست می‌دارد؛ مثلاً فرزندان پدر و مادر خود را دوست می‌دارند و بسیار به آنان علاقه‌مندند؛ زیرا والدین وسیله ظاهری به وجود آمدنشان و نیز جلوه ثانوی و ملجأ و پناهگاهشان هستند؛ لذا به آنان عشق

می‌ورزند. در برخی از روایات آمده است: «هرگاه به کودکان وعده‌ای بدهید به آن وفا کنید؛ چون آنان به شما اعتقاد دارند و شما را در مقامی می‌بینند که روزی دهنده ایشان هستید»^۱.

از آنچه یاد نمودیم روشن می‌شود که بارزترین مصداق «الگو» و «اسوه» پدر و مادرند که فرزندان ایشان را برترین موجود شایسته‌ای می‌دانند که باید سرمشق زندگی قرار گیرند و همه مزایا و خوبیها را در وجود ایشان متمرکز می‌یابند و براین باورند که والدین برای یاری رساندن به آنان در تمام شئون و مشکلات توان کافی را دارند. و بر همین مبنا شخصیتشان شکل می‌گیرد و عقاید، نحوه افکار و رفتار از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

آنچه در این‌جا باید مورد توجه قرار گیرد مسؤلیت بسیار سنگین والدین است در باره رفتار و کردار و گفتار خود در قبال فرزندان که هرگونه کار خلاف و خطا، زیانهای جبران‌ناپذیری بر پیشرفت و تکامل ایشان وارد می‌سازد.

در اسلام به این موضوع بسیار اهمیت داده شده و در دستورهای دینی تأکید شده که مبادا به وظیفه خود در این باره عمل نکنند و قصور ورزند. خداوند فرموده است: «همانا ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را پیش فرستاده‌اند و آثارشان را می‌نویسیم»^۲.

چنان‌که معلوم است مهمترین اثر والدین، فرزند و نحوه تربیت و پرورش اوست که خداوند آن را تحت ضبط و مراقبت قرار می‌دهد و طبق آن به پدر و مادر پاداش یا کیفر می‌دهد.

امیر مؤمنان فرموده است: «همانا شما حتی نسبت به قطعات زمین و حیوانات مسؤلیت دارید»^۳. اگر ما در باره زمینها و حیوانات مسؤلیت داشته باشیم، پس وظیفه‌مان نسبت به فرزندانمان چگونه است؟!

۱- وسائل الشیعه، ۱۵: ۲۰۱... و اذا وعدتموهم شیئاً ففوا لهم فانهم لا یرون الا انکم ترزقونهم.

۲- «انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم...» «یس»: ۱۱۲.

۳- نهج البلاغه، فیض الاسلام خطبه ۱۶۶: ... فانکم مسؤلون حتی عن البقاع و البهائم.

الگوگرایی در ارتباط با آموزشگاه

فرزند در مرحله اول والدین خود را الگو قرار می‌دهد و چون ایشان را از هر جهت شایسته می‌داند، از اعمال و رفتار و افکارشان پیروی می‌کند. پس از این مرحله، یگانه موردی که توجه کودکان و حتی نوجوانان و جوانان را به خود جلب می‌کند و ایشان را تحت تأثیر عظمت و اهمیت خود قرار می‌دهد، آموزشگاه است. در این مکان است که شاگرد معلم را «الگو و اسوه» خود می‌داند و از وی پیروی می‌نماید. در آن محیط نقش اساسی و هدف معلم آن است که بر تجربیات دانش‌آموزان بیفزاید و معلوماتی را که نتوانسته‌اند در محیط زندگی خود فراگیرند به آنان بیاموزد. اما اهمیت موضوع در تأثیر غیرمستقیم معلم بر شاگردان است؛ یعنی تمام ویژگیهای اخلاقی و رفتاری و اعتقادی معلمی که شاگردان را مجذوب خود ساخته است به شاگردان انتقال می‌یابد و ایشان، خواهی نخواهی تحت تأثیر مرام، عقاید، رفتار و کردار معلمشان قرار می‌گیرند؛ زیرا یک نوع ارتباط معنوی ناگسستنی و شگرفی بین معلم و متعلم وجود دارد. این ارتباط به گونه‌ای است که آنچه را شاگرد از معلم می‌بیند یا می‌شنود، از جان و دل می‌پذیرد و به آن اهمیت می‌دهد و بدین ترتیب عقاید، رفتار و کردار خود را با فردی که او را برتر از خود می‌داند، منطبق می‌سازد.

در دوران جوانی نیز این نوع ارتباط و تبعیت قطع نمی‌شود. ما بسیاری از مردان و زنان را دیده‌ایم که حتی در دوره دکتری فلسفه، به مناسبت علاقه و وفاداری به استاد مورد علاقه خود، بدون چون و چرا عقاید وی را قبول نموده، در سلک مخالفان رقیب او درآمده‌اند؛ اما غالباً پس از فراغت از تحصیل است که دانش‌آموختگان درمی‌یابند که عقیده‌ها و فرضیه‌های استادانی که مورد توجهشان بوده و آنان را الگو قرار داده‌اند، ممکن است با واقعیات انطباق نداشته باشد. هنر مؤسسات آموزشی باید در این باشد که همواره روح آزادی و تفکر توأم با پژوهش را در شاگردان خود پرورش دهند و به ایشان بفهمانند که شخص، هرچند معلومات سرشاری داشته باشد، از خطا و لغزش در امان نیست.

الگوسازی و اسوه‌گرایی و ایرادهای آن

گفتیم الگوسازی و اسوه‌گرایی آن است که شخص خود را با اشخاص و افرادی که در نظر او دارای صفات و کمالات برترین هستند در اعمال و رفتار و اعتقادات، تطبیق دهد و واضح است که این کار در همه موارد صحیح نیست. زیرا چه بسا افرادی که بر اثر عوامل مختلف دارای معایب و کاستیها و صفات و اعتقادات نکوهیده‌ای هستند و در عین حال، در اجتماع شهرت و تبرّز خاصی پیدانموده‌اند، زیانزد خاص و عام شده و توجّه دیگران را به خود جلب نموده‌اند.

در طول تاریخ به زمامداران و قدرتمندانی بر می‌خوریم که محیط اجتماعی را تحت سیطره و نفوذ خود قرار داده و مردم خواهی نخواهی اعمال و رفتار ایشان را الگو قرار می‌داده‌اند. به عبارت دیگر در هر دوره خود خواهان و شهرت طلبان و دنیا پرستانی هستند که مردم به عنوان مختلف، فریفته ظواهر و زرق و برق آنان شده، از آنان تبعیت کرده و به آنان تأسی نموده‌اند. در نتیجه به حسیض تیره‌بختی و گمراهی سقوط کرده‌اند.

در قرآن مجید از پیشوایان جور سخن به میان آمده و یادآوری شده که آنان پیروان خود را تباه ساخته به ضلالت و گمراهی می‌کشند. درباره فرعون و دار و دسته‌اش چنین آمده است: «حکم کردیم که آنان پیشوایانی هستند که مردم را به (اعمالی که موجب عذاب و آتش است) فرا می‌خوانند و در روز قیامت یاری نمی‌شوند»^۱. بدون شک جوّ موجود اجتماعی در روحیه مردم تأثیر بسزایی دارد که قابل انکار نیست و دست‌اندرکاران و کسانی که در رأس امور قرار دارند تأثیری شگرف در انعقاد شخصیت و اعمال و رفتار اجتماع برجای می‌گذارند. بدین جهت است که در روایت آمده است: مردم به (وضع) زمان (و دوران زندگی) خود مانند‌ترینند از خودشان به پدرانشان^۲.

۱- القصص: ۴۱، رک: تفسیر التبیان شیخ طوسی، ذیل آیه «و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامة لاینصرون».

۲- الحکم من کلام الامام امیرالمؤمنین، ۲: ۵۰۰، ط بنیاد پژوهشهای آستان قدس: الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم.

در روایت دیگر است: «سلطه (و پادشاهی) همچون نهر بزرگی است که جویبارها از آن کمک (و مایه) می‌گیرند؛ اگر در آن نهر آب خوشگوار باشد تمام منشعبات آن، خوشگوار و چنانچه آب شورداشته باشد، همگی آب شور دارند»^۱. از آنچه بیان شد معلوم می‌شود که چشم بسته از افراد پیروی نمودن و از اعمال و رفتار ایشان تبعیت کردن، درست نیست، بلکه لازم است معیار و میزانی مشخص در کارها سرلوحهٔ مسیر زندگی قرار گیرد و اهدافی که بسیار روشن و معین است در نظر گرفته شود و برای رسیدن به آن اهداف در تلاش و کوشش باشیم و اگر چنین نباشد و واقعیات و حقایق ملحوظ نگردد و صرفاً به جهت آن که همراه جماعت باشیم، به اعمال و معتقداتی که در بین مردم رایج است و گردانندگان اجتماع آن را پسندیده‌اند، توجه کنیم و خود را با آنها منطبق سازیم، بدون شک خطای بسیار بزرگ و گناه جبران‌ناپذیری را مرتکب شده‌ایم.

مفهوم رشد و سقوط

رشد در لغت به معنی رسیدن به واقعیت و حقیقت است و ارشاد یعنی راهنمایی کردن به صواب و حق^۲.

و معنی لغوی سقوط فرو افتادن و تنزل نمودن از بالا به پایین است چنان‌که گفته می‌شود: «سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ» یعنی از دستشان فرو افتاد^۳.

سقوط انسان، یعنی تنزل کردن و پایین افتادن از مقامی که در خور اوست. منظور از رشد در این مقال که با معنی لغوی اش تناسب کامل دارد، این است که تمام استعدادها و ظرفیتها و کمالات انسان و کلیهٔ مدارج تکاملی او که سر به بی‌نهایت می‌زند، در نظر گرفته شود و او برای شکوفا ساختن همهٔ استعدادها و

۱- الملك كالنهر العظيم تستمد منه الجداول فإن كان عذباً عذبٌ و ان كان ملحاً ملحت؛ ر.ک. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، شماره ۲۱۲.

۲- ر.ک: لسان العرب، محمد بن مکرم، ابن منظور، و مجمع البحرین، طریحی، مادة «رشد»: الرُّشْدُ و الرُّشْدُ نَقِيضُ الْغَيِّ. رُشِدَ الْإِنْسَانُ إِذَا أَصَابَ وَجْهَ الْأَمْرِ وَالطَّرِيقَ ...

۳- همان دو مأخذ، مادة «سقط» سقط سقط سقوطاً: وقع ...

پرکردن همه ظرفیتها و فعلیت دادن همه قوه‌های خویش و پیمودن صراط مستقیمی که او را به عالی‌ترین و مرتفع‌ترین قلّه‌های هدف آفرینش برساند به تلاش بپردازد.

و هر اندازه که نسبت به راه یافتن به مراحل فوق‌قصور ورزد به همان اندازه از رشد فاصله می‌گیرد و چه بسا که کارش به جایی برسد که به حیوانیت صرف، بلکه پست‌تر از آن سقوط نماید^۱.

بسیار روشن است که گام نهادن در وادی «رشد» و رسیدن به کمال و در امان بودن از سرگردانی و گمراهی کاری است بس دشوار! از طرف دیگر در صورتی که ما می‌دانیم جهان طبق نظم خاصی اداره می‌شود و تمام امور این عالم دارای غایت و هدف است؛ آیا می‌توان قبول کرد که نشان دادن راه «رشد»، این چنین نیازمندی مهمی که اگر برآورده نشود، نتیجه‌اش سرگشتگی، وقفه و تیره‌روزی نوع انسانی است و دستگاه عظیم آفرینش که همواره شاهکارهای خود را در زمینه نیازمندیها بروز می‌دهد، این خلأ را بپذیرد و این نیازمندی یعنی هدایت انسان را به سوی «رشد» نادیده بگیرد؟! و از افق مافوق تدبیر انسان یعنی افق وحی به وسیله افراد پاک و آماده برای اشراقات غیبی راه رشد او را به او نشان ندهد؟

احتیاج بشر به چنین انسانی که به مدد غیبی او را به «رشد» و سعادت واقعی برساند برای بقای نوع انسان بسی بیشتر از این است که بر پلکهای چشم مژه و بر بالای چشم ابرو، در کف پا گودی و یا چیزهای دیگر که صرفاً منافی در بردارند. اما ضرورتی وجود آنها را ایجاب نمی‌کند خلق و ... ایجاد شود^۲.

اسوه‌گرایی و الگوسازی نیکو

واضح است که حسن و مقبولیت برخی از اعمال و صفات مورد اتفاق تمام

۱- ... اولئک کالانعام بئل هم اضل ... «الاعراف» ۱۹۷.

۲- فالحاجة الی هذا الانسان فی ان یبقی نوع الناس و یتحصّل وجوده اشدّ من الحاجة الی انبات الشجر علی الاشجار ...

ابوعلی سینا، النجاة فی الحکمة المنطقية و الطبيعية و الالهية، نشر مکتبه مرتضویه، ص ۳۰۴.

ملل جهان است و عقل مستقلاً درباره آنها به طور صریح حکم می‌کند، مانند نیایش و پرستش آفریدگار، سپاسگزاری از منعم، برقراری عدالت، فراگیری دانش و ... همچنین زشتی برخی از کارها و صفات که همه انسانها به لزوم اجتناب و ترک نمودن آنها اعتراف دارند و می‌گویند در خور هیچ انسانی نیست که این چنین رفتار و کرداری داشته باشد، کاملاً روشن است، همچون ظلم، جهل، تبعیض، کفر، نفاق، جنگ، استبداد و ... و ...

بدون شک در مواردی که حسن یا قبح اعمال یا رفتار مشخص است، در صورتی که حب و بغض را کنار بگذاریم و فقط جویای حقیقت و واقعیت باشیم، هیچ‌گونه اشتباهی رخ نمی‌دهد و هرکسی می‌تواند بر وفق فطرت خویش راه را تشخیص دهد و در آن گام بردارد و در عین حال برای پیشرفت و تسریع در موفقیت و تقویت روحیه خویش، پیشوایان برجسته را که می‌داند از منطقی و عقل پیروی می‌کنند می‌تواند «الگو» و «اسوه» خویش قرار دهد.

بسیار روشن است که در زندگی به قضایا و اموری برمی‌خوریم که واقعیت و حقیقت آنها به لحاظ خوبی و بدی، یا مصلحت و مفسده، مشخص و معین نیست و مردم در آن موارد اختلاف نظر دارند. در این جاست که باید بسیار حساس و با احتیاط باشیم و دقت نماییم؛ یعنی بدون دلیل به صرف این‌که کسی به نظر ما شخصی مشهور و دوست‌داشتنی است، الگو و اسوه ما واقع نشود؛ زیرا معلوم است که او هم به مانند ما بشری است که قویاً محتمل است بر اثر انگیزه‌ها و عوامل مختلف به اشتباه بیفتد و راه ناصواب را بپیماید، پس باید «بی‌گدار به آب نزنیم» و بدون دلیل کسی را مقتدا و اسوه خویش نگردانیم.

توضیح آن‌که اگر کسی در صدد رسیدن به کمال و درک حقیقت باشد می‌داند که غیر از بدیهیات عقلی و مواردی که چراغ عقل فراراه انسان، راه را از چاه مشخص می‌سازد، در سایر موارد، افکار و آرای بشر بسیار متفاوت و پراکنده بلکه متضاد است و هرکسی مطابق ذوق و سلیقه و محیطی که در آن جا رشد و نما کرده و تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته، از فکر و روش خاصی تبعیت می‌کند؛ بنابراین آداب و رسوم اقوام مختلف، بر وفق مقتضیات نژادی، جغرافیایی و دیگر عوامل زیستی

و محیطی اختلاف پیدا می‌کند. بدین جهت است که در برخی از موارد، فردی در نظر بعضی از اشخاص برجسته و محبوب می‌نماید و اسوه و مقتدا قرار می‌گیرد، در صورتی که ممکن است بر اثر عوامل مذکور، واقعیت و حقیقت را درک نکرده باشد و در اشتباه و خطا به سر برد. به‌ویژه آن‌که در بیشتر موارد، امر به‌گونه‌ای است که الگوها و افراد برجسته دیگر، در مقابل او، روش و مرام دیگری را در پیش گرفته‌اند که گاهی با روش وی، تفاوت بلکه تضاد دارد؛ چون موضوع بدین منوال است نباید به‌طور مطلق به کسی تأسی کنند و بدون بینش صحیح و دلیل قانع‌کننده‌ای از او پیروی نمایند.

گفتیم اصولاً بشر هر جا که هست عوامل مختلف از قبیل محیط خانواده، اجتماع، نیازها، آب و هوا، کیفیت جسمی، همنشینان و انگیزه‌های مادی و معنوی، در اعمال، رفتار و منش او تأثیری انکارناپذیر برجای می‌گذارند؛ در این صورت شخصی که در نظر عده‌ای از مردم فوق‌العاده به حساب آمده و آنان را مجذوب خود ساخته، به‌طوری که الگو و مقتدای ایشان قرار گرفته است، از تمایلات نابجا و تأثیر عوامل انحرافی و مخرب مصون نیست؛ پس نباید بدون دلیل و بی‌قید و شرط از او پیروی کنند.

عقاید و روش و افکار ملل و اقوام بسیار مختلف و چه‌بسا متضاد است و هرکدام در راهی گام برمی‌دارند که بدون شک فقط یکی از آن راهها رهروان آن را به مقصد می‌رساند و بقیه راهها و نتایجی که بر آنها ترتب می‌یابد، باطل و بی‌ارزش است. مثلاً می‌بینیم در مورد حجاب یا بی‌حجابی زن، افکار و سلیقه‌ها متفاوت است. مردمی که از ابتدا تربیتشان بدین نحو بوده که زنانشان با حجاب باشند، بی‌حجابی را حتی خود زنها عملی ناپسند می‌دانند. اما برخی از ملل تربیتشان به‌گونه‌ای است که ظاهر شدن زنان را در اجتماع بدون پوشش، امری مستحسن می‌شمارند و می‌گویند: معنی ندارد زنان خودشان را به پوشش مقید کنند، بلکه به هر نحو که خواسته باشند می‌توانند در اجتماع ظاهر شوند، چنان‌که در اکثر نقاط دنیا به‌خصوص کشورهای غربی جریان بدین منوال است.

در کشورهای اسلامی خوردن گوشت خوک و خون حرام و نارواست، اما در

بیشتر کشورهای دیگر امری رایج و متداول است و ...؛ مثال در این باره بسیار فراوان است که اگر بخواهیم به آنها اشاره کنیم طول می کشد و از اصل مطلب باز می مانیم. حضرت امیرمؤمنان (ع) در باره اختلاف افکار و عقاید مردم چنین فرموده است: «... روزگاراها سپری شد، پدران درگذشتند و پسران جایگزین ایشان شدند تا این که خداوند سبحان محمد (ص) رسول الله را برانگیخت تا وعده خود را عملی سازد و نبوت را ختم کند، درحالی که از پیغمبران عهد و پیمان گرفته شده بود (تا آنان نیز به رسالت آن حضرت اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را به پیروان خود خبر دهند؛ لذا نزدجهانیان) نشانه های او شهرت یافت. هنگام ولادتش گرمی (و پسندیده و بهترین اوقات) بود. مردم آن روزگار ملت های مختلف و دارای اهواء (و امیال پراکنده) و راه های گوناگون بودند: گروهی خداوند را به آفریده هایش تشبیه می نمودند و برخی در باره نام او از واقعیت منحرف شده بودند، عده ای به غیر او اشاره می کردند (این عوامل مقتضیات برانگیخته شدن آن حضرت را فراهم کرد) و خداوند به وسیله آن حضرت مردم را از گمراهی به هدایت سوق داد و از جهالت رهایی بخشید»^۱.

از بیان فوق معلوم می شود که لطف خداوند مهربان اقتضا دارد که مردم را از حیرت گمراهی نجات دهد و آنان را از تشمت و اختلاف برهاند و به وسیله پیامبران به آنچه خیر و صلاح دنیا و آخرت ایشان است راهنمایی کند؛ پس در مواردی که واقعیت برای ما مبهم و نامشخص است و هرکسی مطابق فکر، محیط، سابقه ذهنی خود و عوامل گوناگون دیگر اعمال و رویه خاصی را پیشه می سازد، چون از واقعیت اطلاعی ندارد؛ لازم است از پیامبر خاتم (ص) پیروی کند و راهی را که راهبر معصوم درس ناخوانده، تعیین نموده انتخاب نماید که در این صورت بدون شک از بیراهه روی و سقوط مصون و در امان است.

امر دائر است که از افرادی تبعیت کنیم که جز ظواهر امور و آنچه به فکر محدودشان می رسد وسیله دیگری برای کشف واقعیات ندارند، یا از شخصیتی که با عالم غیب و داننده نهان و آشکار رابطه دارد و حقایق را به او نشان داده و فهمانده

است؟ این جاست که بدون شک باید به لزوم پیروی از دستورهای آسمانی اذعان نماییم که در این صورت از تشنّت فکری، دغدغه و تشویش خاطر نجات می‌یابیم و قانع می‌شویم که آن شخصیت غیبی ملکوتی که علاوه بر جنبه‌های مادی از جنبه‌های ماوراء ماده نیز آگاه است، باید اسوه ما باشد و لازم است از او پیروی نماییم تا بدین وسیله از تردید و شک‌رهایی یابیم.

خداوند فرموده است: «هر آینه برای شما در (روش) رسول خدا سرمشق نیکویی است برای کسی که امید به (رحمت) خداوند و روزستاخیز دارد و او را بسیار یاد می‌کند»^۱.

از آن جایی که بر مردم لازم است از رسول اکرم (ص) پیروی کنند تا به رشد و تکامل برسند^۲؛ آن حضرت دستور می‌داد که اعمال و رفتار او را مورد توجه قرار دهند و او را الگو و مقتدای خود قرار دهند. چنان‌که فرمود: «صلّوا کما رأیتمونی اصلی»^۳ نماز بگذارید به همان‌گونه که من نماز می‌گزارم.

و نیز فرمود: «خذوا عَنّی مناسککم»^۴ اعمال حج را چنان‌که من به‌جا می‌آورم فراگیرید عظمت آن حضرت در بین مسلمانان چنان بود که در تمام شوون مادی و معنوی از آن جناب تبعیت می‌نمودند. افزون بر آن، یک نوع جذبۀ معنوی و ملکوتی در پیامبر وجود داشت که همه در برابر ابهت و عظمتش سر تعظیم فرود می‌آوردند که نظیر آن برای هیچ‌کس دیده نشده است.

عروۀ بن زبیر می‌گوید: «من به دربار پادشاهان و قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام به خدا سوگند ندیده‌ام که اطرافیان پادشاهی او را تعظیم و احترام نمایند، چنان‌که اصحاب محمد (ص) او را عظیم می‌دارند و حرمت می‌نهند. هنگامی که به ایشان امر می‌کند برای انجام آن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. و وقتی که وضو می‌گیرد، برای آن‌که از آب وضویش برگیرند و تبرک جویند، ازدحام می‌کنند

۱- «الاحزاب»: ۲۰. و لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة ...

۲- قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يُحِبِّکُمْ اللهُ. سوره آل عمران: ۳۱ بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

۳ و ۴- تفسیر قرطبی، ۱: ۳۹، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

به گونه‌ای که نزدیک است به قتل برسند...»^۱.

در این بحر جز مرد ساعی نرفت	گم آن شد که دنبال راعی نرفت
کسانی کزین راه برگشته‌اند	برفتند بسیار و سرگشته‌اند
خلاف پیمبر کسی ره گزید	که هرگز به منزل نخواهد رسید
محال است سعدی که راه صفا	توان رفت جز بر پی مصطفی

اکنون که پذیرفتیم بهترین الگو و آن کسی که باید اسوه و مقتدای ما باشد پیامبر اکرم (ص) است، مناسب است اندکی از مکارم اخلاق و رفتار و کردار آن بزرگوار را بازگو نماییم. باشد که توفیق یابیم تا به قدر امکان، اعمال و رویه آن جناب را سرمشق خود قرار دهیم، به امید آن که راهی برای رسیدن به نیکبختی به روی ما گشوده شود. حضرت امام حسن مجتبی (ع) در باره برخی از اوصاف جدش چنین نقل کرده است: «رسول خدا همواره فکر می‌کرد، راحت و آسایشی برایش نبود، بی‌ضرورت سخن نمی‌گفت، سکوتش طولانی بود، بیانی روشن و واضح داشت، کلماتش جامع بود، خالی از زواید و رسا در مقصود، سهل‌گیر و خوش‌خوب بود، نه به کسی ستم می‌کرد و نه به کسی اهانت می‌نمود. نعمتهای الهی را اگرچه بسیار اندک بود، بزرگ می‌شمرد و از هیچ نعمتی بدگویی نمی‌کرد؛ اما خوردنی و آشامیدنی را مدح هم نمی‌فرمود. برای فوت آموز دنیا خشمگین نمی‌شد؛ اما برای خدا چنان به خشم می‌آمد که کسی او را نمی‌شناخت، در این هنگام هیچ چیز غضب او را فرو نمی‌نشانید مگر این که او را در راه خدا یاری دهند، برای خودش به خشم نمی‌آمد و نه در این باره یاری می‌جست. و در وقت اشاره کردن به همه کف دست اشاره می‌نمود (نه به چشم و ابرو)... و چون شاد می‌شد دیده برهم می‌گذاشت و بسیار اظهار فرح نمی‌کرد. بیشتر خندیدن آن حضرت تبسم بود و کم بود که صدای خنده آن حضرت ظاهر شود. گاه هنگام خندیدن دندانهای نورانی اش مانند دانه‌های مروارید آشکار می‌شد.^۲ اصحاب و یارانش برای فراگیری دانش خدمت آن حضرت می‌رسیدند و از

۱- صحیح بخاری، ۳: ۱۸۰ ط افست: دارالطباعه العامرة.

۲- رک. مکارم الاخلاق، طبرسی، انتشارات فراهانی، ۱: ۲۳-۲۴ و منتهی الآمال، ۱: ۱۷-۱۸، انتشارات

مجلسش پراکنده نمی شدند مگر این که از حلاوت علم و حکمت چشیده بودند. از شر مردم برحذر بود؛ اما از ایشان کناره نمی کرد و خوشرویی و خوشخویی را از ایشان دریغ نمی داشت، از اصحاب خود جست و جو می نمود و از احوال ایشان پرسش می فرمود و هرگز از احوال مردم غافل نمی شد که مبادا بر اثر غفلت و نادانی به باطل گرایش پیدا کنند. مردم نیک را در نزدیک خود جای می داد و برترین خلق نزد او کسی بود که خیرخواهی او برای مسلمانان بیشتر باشد و نیز، بزرگترین مردم نزد او کسی بود که نسبت به دیگران مواسات و معاونت و یاری بیشتر داشته باشد.

آداب مجلس آن حضرت

در مجلسی نمی نشست و بر نمی خاست مگر با یاد خداوند. در مجلس جای خاصی برای خود قرار نمی داد و از این کار منع می کرد. و چون به مجلسی وارد می شد حتی در آخر مجلس که خالی بود می نشست. روش آن حضرت با اهل مجلس چنان بود که پیوسته گشاده رو و نرم خوی بود؛ و کسی از همنشینی او زیان نمی دید، صدا بلند نمی کرد، فحش نمی گفت، عیب مردم نمی کرد و بسیار هم آنان را مدح نمی نمود. اگر امری رخ می داد که مطابق میلش نبود، تغافل می فرمود و هیچ کس از او ناامید نمی شد، ستیره و مجادله نمی کرد، بسیار سخن نمی گفت، سخن کسی را قطع نمی فرمود مگر در صورتی که باطل بگوید، از عیوب و لغزشهای مردم جست و جو نمی نمود، بر سوء ادب غریبان و بادیه نشینان صبر می کرد.

دختر حاتم طائی اسیر شده بود، خدمتش عرض کرد، یا رسول الله! پدرم حاتم از دنیا رفته و برادرم عدی به شام فرار نموده، بر ما منت گذار و ما را ببخش، خدا بر تو منت گذارد. روز اول و دوم پیامبر به او جوابی نفرمود، روز سوم که ایشان را ملاقات فرمود، امیرمؤمنان (ع) به او اشاره کرد که دوباره حاجت خود را عرضه بدار. دختر حاتم درخواست گذشته اش را تکرار کرد؛ رسول اکرم (ص) فرمود: منتظرم که کاروان امین و مطمئنی پیدا شود که تو را به دیارت بفرستم و او را مورد عفو قرار داد. هنگامی که نبی گرامی از دنیا رفت، درهم و دینار و ضیاع و عقاری از خود برجای نگذاشت و زرهش نزد یک مرد یهودی از یهودان مدینه، برای بیست صاع جو که برای نفقه عیال خود از وی به قرض گرفته بود، در گرو بود.

به هرکس می‌رسید، ابتدا به سلام و مصافحه می‌کرد، در هر مجلسی یاد خدا می‌نمود، و در بیشتر موارد نشستنش رو به قبله بود، هرکه نزد او می‌آمد او را گرامی می‌داشت و گاهی ردای مبارک را برای او پهن می‌کرد، در خوردن و پوشیدن خود را بر بندگانش ترجیح نمی‌داد.

شخصی با آن حضرت سخن می‌گفت و می‌لرزید! فرمود: چرا؟ از من می‌ترسی؟! من پادشاه نیستم. انس بن مالک گفت: من ده سال رسول خدا را خدمت کردم آن حضرت هیچ‌گاه اف به من نگفت و کاری را که نکرده بودم نفرمود چرا نکردی و کاری را که انجام داده بودم نفرمود چرا انجام دادی. و هرگز بوی خوشی خوشتر از بوی آن حضرت نبویدم و هرگاه با کسی می‌نشست زانویش بر زانوی او پیشی نمی‌گرفت. روزی بیابانگردی آمد و عبای مبارکش با قهر و خشم کشید، به گونه‌ای که جای کناره عبا برگردن آن بزرگوار اثر گذاشت. آن‌گاه گفت ای محمد (ص) از مال خدا به من بده، آن حضرت از روی لطف و مهربانی به او توجه فرمود و دستور داد که مالی به او دادند. در این وقت آیه «انک لعلی خلق عظیم» نازل گشت.

با این همه تواضع و فروتنی، نسبت به آن حضرت مهابت و عظمتی در دلها بود که نمی‌توانستند به چهره مبارکش نظر افکنند. با این همه ابهت و جلالت این چنین نبود که قیافه‌ای عبوس و درهم داشته باشد، بلکه پیوسته گشاده‌رو بود و مزاح و شوخی هم می‌کرد، اما حرف باطل نمی‌گفت؛ نقل کرده‌اند که روزی دست شخصی را گرفت و فرمود: چه کسی این بنده را می‌خرد؟ منظورش از بنده، بنده خدا بود.

زنی احوال شوهرش را خدمت آن حضرت نقل می‌کرد. حضرت به او فرمود شوهر تو همان کسی است که سفیدی چشمش از سیاهی اش بیشتر است؟ گفت نه! آن زن چون جریان را به شوهرش گفت، فهمید که آن حضرت مزاح کرده است؛ چون سفیدی چشم همه، از سیاهی آن بیشتر است.

این بود نمودگار بسیار اندکی از صفات و اخلاق رسول خدا (ص).^۱

۱ - آنچه در باره اخلاق و رفتار و صفات ذکر نمودیم از کتب ذیل نقل شده است :

الف - مکارم‌الآخلاق طبرسی از صفحه ۲۳ به بعد، مجلد اول، ط فراهانی،

ب - منتهی‌الآمال، محدث قمی، از ص ۱۷ به بعد، ط افست، کتابفروشی اسلامیة.

فهرست منابع

- ۱- التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۲- ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، گراور، خط طاهر خوشنویس.
- ۳- الجامع الاحکام القرآن، محمد بن احمد الانصاری القرطبی (تفسیر القرطبی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴- الحکم من کلام الامام امیرالمؤمنین، بنیاد پژوهشهای آستان قدس، مشهد.
- ۵- روان پزشکی، فرانک فیش، ترجمه دکتر نصره الله پورافکاری ط تابش سال ۱۳۶۸.
- ۶- روان شناسی برای همه JOHN WAPP، ترجمه مشفق همدانی ط کاویان.
- ۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط عیسی البابی سال ۱۳۴۹.
- ۸- صحیح البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، افسست، دار الطباعة العامرة.
- ۹- فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری ط ۵، انتشارات صدرا.
- ۱۰- لسان العرب، محمد بن مکرم، ابن منظور.
- ۱۱- مباحث اساسی در روان شناسی «رفتارشناسی» دکتر سیروس عظیمی ط ۲، سال ۱۳۵۳.
- ۱۲- مجله فرانسوی (Realite (Tewina-lliuotRatily) ترجمه و اقتباس مهندس بیافی، نشریه مکتب تشیع، اردیبهشت ماه ۱۳۳۸.
- ۱۳- مجمع البحرين و مطلع النیرین، محمد بن علی بن احمد طریحی.
- ۱۴- مقدمه ای بر روان شناسی و روان پزشکی کیفری دکتر شکرالله طریقتی از انتشارات کتابفروشی دهخدا، تهران.
- ۱۵- مکارم الاخلاق حسن بن فضل طبرسی، ط فراهانی تهران.
- ۱۶- منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الال، محدث قمی کتابفروشی اسلامیه تهران.
- ۱۷- النجاة فی الحکمة الطبیعیة و المنطقیة و الالهیه، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، نشر مکتبه مرتضویه.
- ۱۸- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن حسن الحر العاملی، دار احیا التراث العربی بیروت.